

## رضا، فرزانه بی‌همتا / دکتر سیروس امیری

یادبود پرواز پروفسور فضل‌الله رضا از بلندای دانش جهان و ادب پارسی به سوی جاودانگی سعادت آشنایی من با پروفسور رضا به ۶۳ سال پیش برمی‌گردد. در آن هنگام نگارنده برای گذراندن دوره کارورزی (انترنی) و کارشناسی به شهر سیراکیوس در ایالت نیویورک رفته بودم. دانشگاه مزبور ایشان را به رسم گفتار دانشوران، از مؤسسه معتبر MIT دزدیده و برای استادی در دانشگاه خود دعوت کرده بود. من کم‌خوانده و کمتر اندیشیده که به همت پدر، مختصر آشنایی با برخی از اشعار ناب سعدی و داستان‌های گلستان پیدا کرده بودم، احساس می‌کردم یکباره در برابر بارزترین انگاره حکمت و کاملترین شاخص اندیشه‌ورزی قرار گرفته‌ام. این وابستگی که به صورت مرید و مرادی آغاز شد، تا واپسین لحظات زندگی پربار ایشان ادامه داشت. به یاد ندارم سالی گذشته باشد که از دیدار پروفسور رضا و خانواده‌اش محروم و از چشمه فیاض ایشان بهره نبرده باشم. برای آشنایی مختصر با درجات علمی و ادبی او بخشی از سخنان خود را که در بزرگداشت ایشان در سال ۱۹۹۰ در دانشگاه UCLA ایراد کردم، از نظر خوانندگان می‌گذرانم: رضا از نوجوانی با شعر و ادب، فلسفه، حکمت، عرفان و ریاضی آشنایی نزدیک پیدا کرد. ۲۵ ساله بود که کتاب‌های «رازآفرینش»، «هندسه علمی و عملی» و «رادیو به زبان ساده» را به رشته نگارش درآورد. چاشنی سرآغاز کتاب‌ها از سخنان گهربار فردوسی بود. استاد مجتبی مینوی درباره کتاب راز آفرینش می‌نویسد: «در سال ۱۹۴۴ نسخه‌ای را که برای بی‌بی‌سی رسیده بود، خوانده بودم. بار دیگر هم خواندم و حظ کردم. مردی است بسیار مطلع و باسواد و باذوق. ای کاش چند تن دیگر مثل او داشتیم و ای کاش متصل از این کتاب‌ها می‌نوشت و در میان ایرانیان منتشر می‌کرد!»

محیط علمی آرام و کم‌حرکت ایران مناسب روح متلاطم و پرهیجان او نبود. سرانجام در سال ۱۹۴۴ رضا راهی آمریکا شد. درباره این سفر که از راه هند و دریا بود و دو ماه طول کشید، چنین می‌نویسد: «شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ و چند کتاب دیگر را که توشه روان من در این سفر دراز بود، هرگز از خود دور نهدم. شناسنامه و گذرنامه حقیقی تابعیت ایران من، اینها بودند، نه آن اوراق چاپی که مقامات رسمی کشورها به دست هر کس برای عبور و مرور می‌سپارند...»

رضا در دانشگاه‌های کلمبیا و پلی تکنیک نیویورک مشغول یادگیری در دوره فوق‌لیسانس و دکتری گردید. آتش زیر خاکستر که در دل او جای داشت، منتظر نسیمی بود تا مشتعل شود و پرتوافشانی کند. این کار به دست چند تن از بزرگان دانش که استاد جلالی روح بودند، انجام شد و به‌زودی تراوشات فکر معرفت‌یافته او در مجلات دانشی متجلی و جنبه جهانی پیدا کرد. این جنبش و حرکت لحظه‌ای آرام نیافت و هر روز جای پای گیتی‌نورد او در محیط دانشی کشور پیدا شد. با این حال اندیشه کنجکاو و تشنه او راضی و سیراب نشد. رضا به دنبال ترکیب‌های تازه و ناشناخته رفت و طرح‌های نو آفرید. با خلق تئوری انفرماسیون و سیستم رضا، مکاتب پیشرو در ریاضیات و علوم وابسته به‌وجود آمد. این تحول نه تنها او را از بلندبالایان ریاضی جهان کرد، بلکه به‌زودی مورد توجه و استفاده دانشمندان و سوداگران قرار گرفت و با همیاری آنان بود که نظریه اطلاعات از محدوده کره خاکی خارج و راهی فضاها دور دست شد. نوشته‌های رضا به‌سرعت در شوروی، رومانی، مجارستان، چکسلواکی، دانمارک، سوئیس، اسپانیا، آلمان، فرانسه، ژاپن، استرالیا و چند کشور دیگر ترجمه و یا چاپ و در دسترس پژوهشگران قرار گرفت و هر روز شعاعی تازه از آن مشرق فکر و اندیشه بر زوایای دل عاشقان دانش تابیدن گرفت. پس از چندین سال تدریس در MIT و دانشگاه سیراکیوس، نوبت استفاده از مرخصی یک‌ساله او فرارسید. کشورهای دانمارک و سوئیس برای جلب او پیشقدم شدند و آن یک سال را بین خود تقسیم کردند. ناگفته نماند که هر دو کشور پیشنهاد اعطای تابعیت و کرسی مستقل استادی در دانشگاه را دادند که مورد قبول او قرار نگرفت.

در سال ۱۹۶۷ رضا وارد ایران شد و به ریاست دانشگاه صنعتی (شریف کنونی) و سپس دانشگاه تهران رسید. این دوره به گفته حافظ «خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود» و جمعاً بیش از دو سال دوام نیافت. در این مدت کوتاه، رضا ۱۵۰ نفر متخصص در رشته‌های مختلف وارد دانشگاه کرد. از استادان خادم و باسواد تجلیل نمود و عده دیگری را که مدت‌ها در آنجا بودند، بازنشسته کرد. ۵۰۰ نفر در دانشگاه پیدا کرد که هیچ‌گونه سمتی نداشتند و فقط حقوق‌بگیر بودند! جذب آن‌همه متخصص در زمانی که بیماری «فرار مغزها» در ایران شیوع کامل داشت، بسیار چشمگیر بود. او در یکی از دیدارها به استادان گفت: «این فرهنگ را باید جامعه مناسبی پوشاند و روانه مراکز معرفت جهان کرد» و در جای دیگر گفت: «کسی که پنج سال است استادیار است و کار علمی برجسته‌ای هم نکرده، نباید ارتقا یابد. ما باید اینجا یک دانشگاه بسازیم برای آینده ایران، نه رعایت حال اشخاص و دوستان؛ «ما اینجا با جزوه می‌جنگیم. انبوهی از کتاب‌ها را دیده‌ام که جزوات مجلدند بدون آنکه مطلبی تدوین کرده باشند. دانشجویان را به دنیا مربوط کنید. کتاب، مجله و وسایل در اختیارشان بگذارید. تجلی معرفت را به آنها نشان دهید. کشور ما آدم لازم دارد. این دانشجویان و هموطنان عزیز ما را اسیر پدیده‌های تهی و بتهای خصوصی مکنید» «من به سهم خود آن مختصری که میسر بود، این درهای تار عنکبوت گرفته را باز کردم. حالا دیگر باقی با شماسست که این خانه را گلستان کنید.» وی به طور خلاصه اقبال‌وار می‌گفت: «دیدن دگر آموز، شنیدن دگر آموز!» این گفته‌ها و کرده‌ها موافق با کیش دانشگاه و روال روز نبود؛ لذا به سبب بدگویی‌های افراد پر قدرت که کنار گذاشته شده بودند، مجبور به استعفا شد.

چون سراب‌اند سفلگان از دور که نمایند بحرهای علوم

هرچه نزدیکتر شوی سویشان لاجرم بیشتر شوی محروم

رادمردان ز دور همچون کوه ناپدیدند و قدرشان مکتوم  
سویشان هر چه می‌شوی نزدیک قدرشان بیشتر شود معلوم  
گر نجومت به چشم خُرد آید گنه از چشم توست، نی ز نجوم (بهار)  
رضا با عنوان «سفیر ایران در یونسکو» راهی پاریس شد. دانشگاه سوربن مقدمش را گرمی داشت و از او دعوت به تدریس کرد.

مرا ای همنشین، دولت همین بس چو کاوم سینه را، لعلی برآرم (اقبال لاهوری)  
در آن سالها بود که دانش جهان‌شمول او بخشی از صفحات دایره‌المعارف آمریکا را به خود اختصاص داد. این دوره از خدمت رضا پنج سال طول کشید تا با سمت «سفیر کبیر ایران در کانادا» وارد آن کشور شد. اربابان ذوق و بصیرت در دانشگاه‌های مک‌گیل و کنکور دیا رضای سفیر را برای استادی در آن موسسات دعوت کردند که این همکاری تا بازنشستگی او ادامه داشت. نوشته‌های ادبی رضا که به صورت کتاب، دفتر و مقاله چاپ و منتشر شده است، همانند نوشته‌های علمی او بیش از یک‌صد رقم می‌باشد. این نوشته‌ها همه زیبا و پرمحتوا هستند. با مرور آنها که با دقت طبع و باریک بینی و دقت فکر و اندیشه همراه می‌باشند، موهبت دریافت معانی پنهان و درک دقیق احوال برای همه فراهم و «صحبت روشن ضمیران زنگ از دل می‌برد»، مصداق عملی پیدا می‌کند. استاد جمال‌زاده در مورد مقاله «قاضی بُست» او می‌نویسد: «۸۰ سال از سنم می‌گذرد، پوستم مثل لاک‌پشت سخت شده، دیگر کمتر از چیزی متأثر می‌شوم. مقاله قاضی بست شما را سه بار خواندم. اگر شما در تمام مدت عمر همین یک مقاله را نوشته بودید، قرضتان را به ایران ادا کرده بودید، چرا بیشتر نمی‌نویسید؟»

در کنفرانس بین‌المللی «سیمای علمی ابوریحان بیرونی» که در تهران برپا شد، رضا با سال تولد، درس و مکتب او کاری نداشت؛ او بیانگر سخنان ناگفته و ناشنیده بود و گفت که بیرونی صفر (۰) را این‌طور تعریف کرده و یا شتاب را آن‌طور توجیه می‌کند. این مطالب و چندین نکات دانشی دیگر به قدری زیبا و پر بار عرضه شد که به شهادت من، اغلب مستشرقان بین‌الملل و دانشمندان بیرونی‌شناس گفته‌های او را یادداشت می‌کردند. در مقدمه «پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی» سوز درون او را به فریاد می‌آورد و می‌نویسد: «آشنایی با بسیاری از تحصیل‌کرده‌ها این نگرانی را در من ایجاد کرده که شوق شناسایی فرهنگ باستان، شعر و ادب و هنر، به‌ویژه دلبستگی به زبان فارسی در نگارش و گفتار، دیگر چنان که باید به چشم نمی‌خورد. دلدادگی قشری بسیاری از تحصیل‌کرده‌های ما به ساخته‌ها و پرداخته‌های غرب بیش از توجه آنان به آثار فرهنگ خودمان است» و «غایت آرزوی من از نگارش این مختصر آن است که بتوانم به یمن دولت فردوسی، در ذهن گروهی از آنها شعله‌ای از آتشکده فرهنگ خاور برافروزم.» ناگفته نماند که استاد گاهی به زخم زبان روی آورده و می‌نویسد: «پنهان نیست اگر این دفتر به زبان انگلیسی نگاهشته می‌آمد، در محضر اعیان کشور بر فضیلت نگارنده می‌افزود. من از چنان سرفرازی درمی‌گذرم و آن افزایش را به فرونی‌جویان غرب‌گرای بازمی‌گذارم و این مختصر را به محضر مردم پارسی زبان جهان هدیه می‌فرستم.»

ذهن بالنده و پویای پیر ادب پرور ما چه در کسوت دانشگاهی و چه در مقام سیاسی، از تفکر و پژوهش دور نماند. غلیبان درون و پرش فکر او به صورت دفاتر علمی و ادبی برملا گردیدند و در اواخر این دوره است که نظریه دیگر او وارد دایره‌المعارف فیزیک و تکنولوژی می‌شود و ۲۳ برگ از آن را به خود اختصاص می‌دهد. از دانش و ادب که بگذریم. پیر ما در ورزش نیز پیشتاز بود: در جوانی در فوتبال و والیبال و در سالهای بعد از آن، در تنیس رومی‌زی، تنیس و اسکواش مهارت خود را به‌خوبی نشان می‌دهد.

خدمات دانشگاهی رضا در مدت یک سال در دانشگاه شریف و یک سال در دانشگاه تهران، بسیار بزرگ و ماندگار بود؛ ولی به علت سخن‌پراکنی دشمنان سخت‌جان او که از دانشگاه کنار گذاشته بودند، همه در پشت پرده ماندند و جلوه‌گر نشدند. او پایه رشته برق را در دانشگاه شریف طوری برنامه‌ریزی کرد که اکنون دانشجویان آن رشته را بی‌چون و چرا در همه جا می‌پذیرند. چندی پیش کنفرانس بزرگی در همین رشته در دانشگاه نیویورک برپا شده بود. من با چشم و گوش خود گفتار سخنگوی کنفرانس را بر روی صفحه تلویزیون دیدم و شنیدم که: «دانشجویان دانشگاه شریف از لحاظ دانش در این رشته، مقام نخست را در جهان دارند.» من با تلفن این مطلب را به آگاهی ایشان رساندم و تبریک گفتم و از سوی دیگر چون مطلب مزبور را از تلویزیون به کامپیوتر هم منتقل شده بود، به صورت نامه الکتریکی برایشان فرستادم. در جواب گفتند: «من تا به حال با کسی در این مورد گفتگویی نداشتیم. اکنون که شما این خبر را دادید، عرض می‌کنم در مدت کوتاهی که در آن دانشگاه بودم، سعی کردم پایه این رشته از دانش را قوی‌تر از پایه آن در دانشگاه سیراکیوس که مدت‌ها در آنجا تدریس می‌کردم، بنا کنم.»

و اما دانشگاه تهران: به طور قطع و یقین دانش برخی از رشته‌ها در آن دانشگاه حدود ۴۰ تا ۵۰ سال از دانش روز عقب‌تر بود؛ چون سردمداران آن بخشها در انتخاب زیردستان خود سلیقه‌ای عمل می‌کردند. اغلب این اشخاص وزیر، وکیل، سناتور، نخست‌وزیر، رئیس مجلس، رئیس دانشگاه، رئیس دانشکده و عهده‌دار چند سمت مهم دیگر دولتی و غیردولتی بودند و احدی جسارت نزدیک شدن به حریم آنها را نداشت. با کنار گذاشتن برخی از آن اشخاص که گران‌سرن تهی مغز بودند و جز نکبت و بدبختی دانشی، چیزی به ارمغان نیاورده بودند و گروه دیگر را که واقعاً خدمت کرده ولی از دانش

روز عقب مانده بودند، با تجلیل بازنشسته کرد و راه را برای ورود دانشوران جوان باز نمود. پس از آن بود که دانش در برخی از رشته‌ها که بسیار عقب‌مانده بود، پا گرفت و به حدی که اکنون هست، رسید.

بی‌پروایی او در گفتار چه پیش و چه پس از انقلاب نیز نمونه بود. همان‌طور که در پیش آمد، پیش از انقلاب خطاب به استادان دانشگاه تهران می‌گوید: «این دانشجویان و هموطنان عزیز ما را اسیر پدیده‌های تهی و بتهای خصوصی مکنید» و یا: «من به سهم خود آن مختصری که میسر بود، این درهای تار عنکبوت گرفته را باز کردم، حالا دیگر باقی با شماست که این خانه را گلستان کنید.» در کتاب راز آفرینش یک سال پیش از نخستین سفر به آمریکا می‌نویسد: «امیدوارم روزی بازار علم و فرهنگ حقیقی در کشور ما رونقی به‌سزا بیابد، بر شمار دوستداران دانش و حکمت افزوده شود و ایران تاریک و خراب، در پرتو آفتاب معرفت روشن و آباد گردد.»

در کتاب برگ بی‌برگی می‌نویسد: «آرزوی من این بود که در ایران یک دانشگاه عظیم و مستقل از سیاست دولت‌ها و پیشرو در نوآوری و پژوهش ساخته شود. دانشمندان پراکنده در آمریکا و اروپا را در یک جا جمع کنیم و مشعلی بی‌مانند در خاورمیانه بی‌فروزیم. در زمان کوتاهی به همت همکاران، مختصر توفیقی در این راه نصیب ایران و نگارنده شد. وقت کم بود و شوق نوسازی بسیار. متأسفانه پس از انقلاب، پرده دیگری بر این دیوار کشیده شد که مردم رنج‌دیده خشمناک شوند و به تلافی برخیزند و بیشتر تحصیل‌کرده‌های فرنگ‌رفته را عامل غربی بینگارند! این سوءظن و کجروی، گروه عظیمی از تحصیل‌کرده‌های ایرانی را به رایگان به بازار کار آمریکا و اروپا گسیل داد. افراط در غرب‌گرایی پیش از انقلاب، تفریط در انزوای دهه‌های بعد را به بار آورد... در زندگی دانشگاهی خودم همیشه بر این عهد بوده‌ام که ما باید دولت‌ها را راهنمایی کنیم که این روش مسالمت‌آمیز بهتر از نگون‌سازی دولت‌ها و پراکندگی ملت‌هاست. از این روی امروز به دولت اسلامی ایران همان سخن را از جانب تحصیل‌کرده‌های غرب می‌گویم که دیروز در باره فرهنگیان ایرانی به دولت‌های پیش از انقلاب می‌گفتم:

فروکوفت پیری پسر را به چوب

بگفتا: پدر، بی‌گناهم مکوب

توان بر تو از جور مردم گریست

ولی چون تو جورم کنی، چاره چیست؟

(سعدی)

به زعم من، در روزگار ما، دولتمردان جهان سوم باید هر دو فرهنگ شرق و غرب را خوب بشناسند. غالب دولتیان و کارشناسان پیش از انقلاب با فرهنگ شرقی خودمان کمتر آشنایی داشتند و بعد از انقلاب، به شناخت ژرف از فرهنگ غرب کمتر توجه شد. فرمانروایان و قدرتمندان جهان برای اینکه چند صباحی سر کار بمانند، ناگزیر می‌خواهند مخالفان خود را سرکوب کنند؛ برای اینکه سرکوبی مخالفان را موجه جلوه بدهند، به انواع قوانین با تفاسیر گوناگون پناه می‌برند. پیرامون هر قدرتمندی نیز گروه‌های قداره‌بند وجود دارد که در خدمتگزاری به اربابان خود، کاسه از آش داغ‌ترند. ناگفته نماند که اربابان هم آنگاه که منافعشان اقتضا کند، گناه را بر گردن اتباع خود می‌گذارند. در جهان سوم جاه‌طلبی و حد بعضی از دولتیان می‌تواند عرصه را بر نوآوران تنگ و خدمتگزاران مردم را قلاب‌سنگ کند...» خواننده این نوشتار چند نفر سراغ دارد که اینقدر شجاعانه، دلسوزانه، خیرخواهانه و صمیمانه سخن بگویند؟

زندگی شخصی و خانوادگی او دور از هر گونه تجمل و بدون ریخت و پاش و درویشانه بود. کتابخانه گرانترین بخش از خانه کوچکش را تشکیل می‌داد، با این حال در بالا بردن فرهنگ ایران دست و دلباز و سخاوتمند بود؛ نمونه آشکار آن پرداخت مبالغ زیاد از اندوخته خود برای ساخت دو مدرسه در خراسان و گیلان و اهدای خودروی سمند به «بنیاد رضا» بود که نهاد گزیننده «چهره‌های ماندگار» به ایشان هدیه داد. او عاشق ایران و فرهنگ والای آن بود و همیشه از نابسامانی آن دیار در رنج. در جوانی ناخشنودی خود را در قالب یک بیت چنین می‌گوید:

ما نه از مهر وطن بیگانه‌ایم

رانده بیداد صاحبخانه‌ایم!

«رضا»

اینک سخن برخی دوستان رضا در موقعی که او زنده بود: «او از اندک کسانی است که در عین قرار گرفتن در قله‌های دانش و فناوری، آن‌هم در بطن دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی غرب، ایران را خانه خود و فرهنگ تابناکش را چراغ و مردمش را سرور خویش و خدمت به آنان را افتخار خود می‌داند.» (دکتر سعید سهراب‌پور، دانشگاه شریف)

«پروفسور رضا گرچه سرنوشت، او را به جانب علم خالص راند، همواره مانند آفتابگردان، رویش به جانب ادب و فرهنگ ایران است.» (دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن)

«پژوهش‌های علمی پروفیسور رضا ستایش‌انگیز است، به‌ویژه که تحقیقاتش بر بنیاد علم خالص و ریاضیات استوار شد و در گرو بهره‌برداری صنعتی و بازار مصرف نیست. کتاب تئوری انفورماتیک او را می‌توان نخستین کتاب جامع علمی در این فن شمرد.» (پروفیسور کینگ، دانشگاه ایمپریال لندن)

«او در آثارش با مشعل خود، ترازوی انصاف و شاخص تعهد به گنج‌خانه تمدن و فرهنگ ایرانی می‌رود و با توجه به شرایط اجتماعی، گهر برمی‌گزیند، می‌آراید و می‌نمایاند.» (احمد جلالی فراهانی)

و اما آنچه من در گذشته راجع به او نوشته بودم، در اینجا نیز تکرار می‌کنم: اگر بخواهم شخصیت او را در چند جمله بیان کنم، باید بگویم: در علم: سرکش و نقّاد، ژرف‌اندیش و بسیار بلندپرواز، در ادب: سخن‌دان، نکته‌سنج، باریک‌بین، زیباشناس و به‌غایت مشکل‌پسند. در دوستی: استوار، یک‌رنگ، صدیق و بی‌تکلف.

همیشه به چراغ دل عیب خویش می‌جوید. با دقت گوش می‌کند و کمتر سخن می‌گوید. با خاموشی پرشکوه و عظمت دانایی الفت دیرینه دارد و اغلب سکوتش آزاردهنده می‌باشد. کمتر با کسی درد دل می‌کند و اغلب رنج آن را در خود نگاه می‌دارد. بیشتر در خاموشی اندرون پرچوش خویش زندگی می‌کند، شاید از پیاده‌نشدن تمام آرزوهای خود در خدمت به خلق رنج می‌برد و شاید این رازداری و سکوت را باید به حساب خوشایند او از عرفان واقعی گذاشت.

پیر میخانه چه خوش گفت به دُردی کش خویش  
که: مگو حال دل سوخته با خامی چند  
(حافظ)

اکنون که او در میان ما نیست، می‌گویم: رضا به گروه نادره کارانی تعلق دارد که دین خود را به بشریت انجام داده‌اند.

مردمانی جان خود را بر جهان افزوده‌اند

آفتاب جانشان در تار و پود جان ما

مردمانی رنگ عالم را دگرگون کرده‌اند

هر یکی در کار خود نقش‌آفرین همچون خدا (فریدون مشیری)

او پژوهشگری نستوه و کم‌همتا، فرزانه‌ای بینش‌ور، میهن‌پرستی سترگ، آزاده‌ای وارسته، و نظریه‌پردازی گرانقدر بود با حافظه‌ای که گنجینه علم و ادب بود.

در دم مردن فلاتون این دو حرفم گفت و رفت:

حیف دانا مردن و افسوس نادان زیستن!

یادش گرامی باد.

**منبع: روزنامه اطلاعات**